



مصاحبه | گفتگو

تحلیل و آسیب‌شناسی روند تحولات انقلاب اسلامی و مسائل اساسی پیشرفت (بخش دوم)

گفتگو با دکتر خسرو نورمحمدی

اندیشکده عصر پیشرفت | بهمن ۱۴۰۱



کد اثر: ۴۳۰/۱

**عنوان:** تحلیل و آسیب‌شناسی روند تحولات انقلاب اسلامی

و مسائل اساسی پیشرفت (بخش دوم)

گفتگو با: دکتر خسرو نورمحمدی

منبع: مجموعه گفتگوهای «ایران آینده»

عصر پیشرفت؛ اندیشکده | رسانه | مدرسه

بهمن ۱۴۰۱

مجموعه گفتگوهای «ایران آینده»

مصاحبه‌های علمی با اساتیدی از رشته‌های علوم انسانی  
پیرامون مسئله پیشرفت اسلامی - ایرانی



خسرو نورمحمدی

از مدیران و کارشناسان سازمان برنامه و بودجه  
پژوهشگر اقتصاد توسعه و برنامه‌ریزی توسعه



بسمه تعالی

## اشاره

مجموعه گفتگوهای «ایران آینده» پانزده مصاحبه علمی با اساتیدی از رشته‌های مختلف علوم انسانی در زمینه پیشرفت اسلامی - ایرانی است. این گفتگوها در قالب کتابی با عنوان «ایران آینده» از سوی انتشارات عصر پیشرفت در دست انتشار است. بخشی از این گفتگوها که اکنون به آن می‌پردازیم، به «تحلیل روند تحولات انقلاب اسلامی و مسائل اساسی پیشرفت» اختصاص دارد. طی این گفتگوها، اساتید به آسیب‌شناسی روند برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی و تحلیل کلان خود از تحولات پس از انقلاب اسلامی پرداخته‌اند و در پرتو آن برخی مسائل پیش روی پیشرفت ایران را پیش کشیده‌اند. در ادامه، قطعاتی از مصاحبه با دکتر خسرو نورمحمدی در این باره، آورده شده است.

**دکتر محسن دنیوی: شما توضیحی راجع به توسعه قبل از انقلاب فرمودید؛ بعد از انقلاب هم دوباره سودای توسعه، خودش را بعد از جنگ نشان می‌دهد و دوباره برنامه‌ریزی توسعه در ایران رونق می‌گیرد. سازمان برنامه شروع می‌کند به نوشتن برنامه. سال ۶۸ اولین برنامه جدی ما تدوین می‌شود. برنامه‌های توسعه با عنوان‌هایی مثل «تعدیل اقتصادی» و «تثبیت اقتصادی» جلو آمدند، تا برنامه نهم که الان در آن هستیم<sup>۱</sup> و برنامه هفتم که در گیرودار نوشتن آن هستند. خب چه اتفاقی افتاد؟ ما یک بار تجربه برنامه‌ریزی توسعه در ایران را داشتیم؛ بعد با دلایلی که توضیح دادید، شاهد وقوع یک انقلاب بودیم که فضای کاملاً متفاوتی به لحاظ نظام سیاسی و نظام معنایی و ارزشی خود دارد؛ اما دوباره برنامه توسعه‌انگار با روند قبلی، دارد خود را بازسازی می‌کند. نگاهتان به این قضیه چیست؟ قبول دارید که اتفاق خیلی ویژه‌ای نیفتاد؟ یا برنامه‌ریزی توسعه را بسیار متفاوت با قبل می‌بینید؟**

**منفی بودن نگاه انقلابیون به برنامه‌ریزی توسعه و سازمان برنامه، در سال‌های آغازین انقلاب**

دکتر خسرو نورمحمدی: همان‌گونه که گفته‌ام، در دنیای توسعه یا دنیای علم یا غرب، همه چیز را با تئوری یا تئوری‌ها تحلیل می‌کنند. ما اگر چارچوب داشته باشیم، می‌توانیم تحلیل خاص بدهیم؛ اگر نه، با انواع

۱. این گفتگو در سال ۱۳۹۹ انجام شده است.

تحلیل‌ها روبه‌رو هستیم. من با یکی از تحلیل‌ها بحثم را شروع می‌کنم. قبل از انقلاب، نظام شاهنشاهی یک سیستم برنامه‌ریزی آورد که بخشی از آن قوی بود. اواخر ۵۴ خود شاه هم وارد سیستم برنامه‌ریزی شد و کل بودجه را می‌خواست برای خرید سلاح و ... خرج کند؛ کارشناسان سازمان برنامه به او گفتند نمی‌شود و به او تذکر دادند که این کار او علمی نیست و مشکلات زیادی ایجاد می‌کند و ... ولی شاه قبول نکرد.

بعد از انقلاب با چه میراث فرهنگی اجتماعی مواجه هستیم؟ بعد از انقلاب هم، قشر انقلابیون که معمولاً با تحصیل کرده‌ها خیلی سر سازگاری ندارند، گفتند این سازمان برنامه را چون شاه ایجاد کرده، به درد نمی‌خورد. همچنین فکر می‌کردند این برنامه‌ریزی باعث مشکلات شده است. و شاید چون پذیرش مبانی برنامه‌ریزی با دیدگاه‌های ایدئولوژیک ابتدای انقلاب دشوار بود، لذا دیدگاه خوبی به برنامه‌ریزی وجود نداشت.

### **خلأ تئوریک و فقدان الگوی مشخص توسعه در ابتدای انقلاب، به علت کم‌توجهی به مراکز تحقیقاتی بنیادی**

انقلاب هم با سرعتی اتفاق افتاد که تئوری مشخص، علمی و تجربه شده‌ای برای خیلی از امور نداشت، هر چند مباحث زیادی مطرح بود و هنوز هم بعد از چهل و دو سال، می‌بینیم که دنبال الگویی برای توسعه و پیشرفت هستیم. البته شاه هم دنبال تمدن بزرگ بود و فکر می‌کرد با پول می‌تواند این کار را انجام بدهد که آن اشتباهات اتفاق افتاد. ما بعد از چهل و دو سال تازه بحث این را داریم که الگوی توسعه چیست و اصلاً تعریف توسعه چه باید باشد. به هر حال خیلی بدبینی به برنامه توسعه و سازمان برنامه وجود داشت؛ و هنوز هم وجود دارد. برای مثال در فضای آن روزها، علما مطرح می‌کردند که لزوم برنامه‌ریزی در کجای اسلام و قرآن آمده است؟ پیروزی سریع انقلاب باعث شده بود ما دچار خلأ تئوریک در چنین زمینه‌هایی باشیم.

شاید به همین علت باشد که ما بعد از انقلاب خیلی بر آدم‌های خوب مانند سلمان، مقداد، ابوذر و امثال آن تأکید کردیم؛ ولی داستان توسعه، داستان آدم‌های خوب نیست؛ داستان ساختارهای مناسب و آدم‌های مناسب است. برای مثال در همین رابطه آدام اسمیت می‌گوید آدم‌های خوب الزاماً نوآور نیستند؛ بلکه افراد تحت فشار رقابت می‌توانند نوآوری کنند. البته برای یافتن تئوری در زمینه‌های گوناگون تلاش شده و زحمات زیادی کشیده شده است ولی باید توجه کنیم که تئوری‌ها و نظریات علمی که مبتنی بر کاربرد هم باشند فقط از مراکز تحقیقاتی بنیادی و با شرایط خاص بیرون می‌آید که در این حوزه نیز اتفاق نظر چندانی وجود ندارد.

## جنگ تحمیلی، شوک بزرگی به برنامه‌ریزی توسعه

بعد از آن انقلاب سریع و بدون تئوری که با بدبینی به برنامه و سازمان برنامه همراه بود، دچار شوک دوم، یعنی جنگ شدیم. انقلاب بالاخره یک سری مخالف داشت که وارد دوران پاکسازی شدیم و سال ۵۹ نیز ما وارد شوک بزرگ جنگ شدیم. تا سال ۶۸ هم جنگ اجازه برنامه‌ریزی به ما نداد. ما همیشه یک پیمان در تاریخ است و این زندگی مان میراث دهه‌ها و سده‌های قبل است. انسان از تاریخش نمی‌تواند جدا شود. میراث تاریخی می‌رود در ذهن و فرهنگ ما. قبل از انقلاب توسعه جدی اتفاق نیفتاده و مراکز تحقیقاتی قوی نداشتیم؛ لذا شناخت علمی و کاملی از برنامه‌ریزی توسعه نیست، بعد از انقلاب هم این روند ادامه پیدا کرد.

## شکل‌گیری تضاد عشق و نفرت: طلب دستاوردهای فیزیکی غرب و نفی دستاوردهای علمی و معنوی غرب

داستان توسعه در ایران، این‌گونه است که مثلاً می‌رویم در غرب و یک ماشین را آنجا می‌بینیم؛ وسایل و قطعاتش را می‌آوریم در ایران و اینجا تولید می‌کنیم. اما نگاه ما به فرایندهای کیفی غرب، مثلاً سازمان یا تشکیلاتی مانند سیستم مدیریتی خودروسازی و دانشگاه، نمی‌تواند مانند فرایندهای فیزیکی تولید آن ماشین باشد. ما غرب را به دلایل مختلف با دستاوردهای مادی‌اش می‌شناسیم؛ یعنی دستاوردهای غربی مثل تولید دارو، تلفن، برق، کامپیوتر، قطار، هواپیما، بیمارستان، ماشین و امثال آن را می‌پذیریم؛ ولی حاضر نیستیم زیر بار دستاوردهای کیفی، فرهنگی، مراکز علمی و ... برویم؛ یعنی دچار یک تضاد شده‌ایم؛ می‌شود گفت «دوقطبی عشق و نفرت»؛ به دستاوردهای فیزیکی غرب به شدت علاقه مندیم؛ آن‌ها را به راحتی و با افتخار می‌پذیریم و داریم در گفت و گوی روزمره یا در رادیو و تلویزیون از مقایسه دستاوردهای داخلی با محصولات مشابه غربی می‌گوییم و همچنین دوست داریم بهترین موبایل و ماشین را داشته باشیم، خانه‌مان امکانات گرمایشی و سرمایشی خوبی داشته باشد، ماشین‌های خوبی داشته باشیم، خیلی هم افتخار می‌کنیم به موبایلمان و ...؛ این یعنی توسعه دستاورد مادی و فیزیکی؛ ولی تا سراغ دستاوردهای معنوی غرب می‌رویم، گارد می‌گیریم و مخالفت می‌کنیم آن هم بدون شناخت کافی! درحالی‌که اینها با هم است و این تضاد و نفرت بدون شناخت کافی ناشی از این اتفاقاتی بوده که افتاده است. ما هنوز هم به این فرایند، دیدگاه خیلی خاصی داریم. دلیلش هم به لحاظ تئوری می‌تواند این باشد که بعد از انقلاب، ساختار سیاسی ما هر چند با حسن نیت، در تمام ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مان خیلی ورود کرد و دچار خلا تئوریک شد که جلوتر عرض می‌کنم.

## چالش‌های روش‌شناختی برنامه‌ریزی توسعه پس از انقلاب اسلامی

**عدم تمرکز بر مسائل و پیشران‌های اصلی توسعه، به علت استفاده نکردن از روش «برنامه‌ریزی هسته‌های خط‌دهنده»**

ما وقتی وارد برنامه شدیم، سازمان برنامه تغییر پیدا کرده بود و متخصصینش رفته بودند. شروع کردیم به برنامه‌ریزی تکنیکی. گروه‌ها وارد وقتی وارد ایران شده بود، مشکلات زیادی وجود داشت. این گروه آمد از «برنامه‌ریزی هسته‌های خط‌دهنده» استفاده کرد و از بین هزاران مشکلی که وجود داشت، سراغ چند مشکل اصلی رفت و با آن «پیشران‌ها» بقیه سیستم را تحت تأثیر قرار داد که رشد اقتصادی بالایی ایجاد کرد. البته برنامه انقلاب سفید شاه و به ویژه اصلاحات ارضی نیز مکمل اقدامات گروه‌ها بود. ما این سیستم برنامه‌ریزی گروه‌ها را خیلی مطالعه نکردیم و اعتقادی در ایران به آن نبود؛ ولی آن‌ها توانستند با این روش، سراغ جاهای خاصی مثل مجلس ما و بانک صنعت و معدن بروند و کارهای بزرگی در این زمینه انجام دهند.

**فقدان «استراتژی توسعه» به علت استفاده از روش منسوخ و شکست‌خورده «برنامه‌ریزی جامع» و امکان‌ناپذیری معطوف ساختن برنامه‌ریزی به حل تمام مسائل کوچک و بزرگ کشور**

ما «استراتژی توسعه» نداشتیم و نتوانستیم استراتژی بکار گرفته در برنامه سوم و چهارم عمرانی قبل از انقلاب را به درستی بشناسیم. بعد از انقلاب این روند ادامه پیدا کرد. بعد از انقلاب، همه معتقد به «برنامه‌ریزی جامع» بودند؛ یعنی تمام مسائل کشور، از حقوق کارکنان تا مسائل جنگل و مرتع و کشاورزی و صنعت و غیره را در حوزه برنامه‌ریزی آوردیم. بودجه ما چون بودجه جامعی بود، برنامه‌ریزی ما برنامه‌ریزی جامع شد؛ در حالی که سال‌هاست کشورها برنامه‌ریزی جامع را کنار گذاشته‌اند یعنی از دهه ۵۰ به بعد. برنامه‌ریزی جامع اول توسط کمونیست‌ها اجرا شد و بعد توسط بقیه کشورها اجرا و شکست خورد. در برنامه‌ریزی جامع، باید به میلیون‌ها مسئله کشور توجه داشت. این میلیون‌ها مسئله، میلیون‌ها روابط می‌خواهد؛ باید پول داشته باشید؛ قانونمندی‌ها و روابط بین متغیرها را بشناسید؛ نیروی انسانی لازم داشته باشید و... که عملاً امکان‌پذیر نیست. می‌روید سراغ بخش‌هایی از اقتصاد و مسائل اجتماعی که با استفاده از آن‌ها کم‌کم به عنوان پیشران و موتور محرک، بقیه بخش‌ها را هم جلو ببرید. کره جنوبی استراتژی توسعه صنعتی‌اش را از محصولات مصرفی برای بازار خارجی آغاز کرد یا هند استراتژی دیگری انتخاب کرد. اینکه ما از برنامه‌ریزی جامع برویم سراغ

استراتژی‌ها و بخشی از اقتصاد را به عنوان پیشران مورد توجه قرار دهیم، مطرح شد و اقداماتی هم انجام شد ولی جدی گرفته نشد و رها شد و ما دیدگاه برنامه ریزی جامع را ادامه نائیم و در گرداب آن غرق شدیم. خود برنامه‌ریزی core plan یا هسته‌های خط‌دهنده نیز در دنیا تحولاتی داشت که دیگر ما دنبال آن نبودیم. بنابراین ما بعد از انقلاب و بعد از جنگ، با این میراث وارد برنامه‌ریزی شدیم.

### **عدم اهتمام بر ساختارسازی و نهادسازی متناسب با توسعه، به علت تأکید بر «آدم‌های خوب» و غفلت از «ساختارهای خوب»**

برگردیم به توسعه. توسعه چه می‌گوید؟ توسعه می‌گوید باید علم و نگاه انسانی را وارد جامعه کنید. حکومت جدید ما داعیه جدیدی هم داشت و دین را هم وارد معادلات کرد؛ ولی فاقد تئوری اجرا شده است. حکومت جوانی هم هست و در طول تاریخ معاصر نیز سابقه قابل استفاده‌ای نداشته است. به هر حال با حسن نیت تلاشش را شروع می‌کند. مثلاً ما از اول انقلاب بر آدم‌های خوب تأکید کردیم؛ ولی چون تئوری نداشتیم بر ساختارهای خوب تأکید نکردیم؛ درحالی‌که آدم‌های خوب در ساختارهای خوب، خوب می‌مانند؛ در ساختار بد، این آدم‌ها یا بخشی از آن‌ها ناکارآمد می‌شوند. اساساً ما توان ساختارسازی و نهادسازی را خیلی نداشتیم؛ هرچند تلاش‌های زیادی کردیم.

### **فقدان نظریه‌های مورد تفاهم در زمینه توسعه و الزامات توسعه، به علت غفلت از مراکز تحقیقاتی بنیادی**

هر کشوری که بخواهد توسعه پیدا کند، یکی از عوامل و الزامات پایه‌ای، مراکز تحقیقات بنیادی کارآمد و متعدد است. ما می‌بینیم خود سازمان برنامه هنگام شکل‌گیری، مرکز تحقیقاتی نداشته و بعداً هم که یکی ایجاد کرد تعطیل شد و بعد شکل‌های مختلفی گرفت. این سیستم هنوز هم یک مرکز تحقیقاتی کارآمد که سالیان سال متخصصین جدی و مستقل در آن روی برنامه ریزی کار کرده باشند، ندارد. ما می‌توانستیم دو سه تا دانشکده اقتصادمان، دانشکده جامعه‌شناسی مان و ... را هرکدام به عنوان یک نحله فکری، قوی کنیم و هرکدام دانشجویهای خودشان را می‌آوردند و با هم رقابت می‌کردند؛ در این صورت الان لااقل سه چهار نظریه پرداز بزرگ در حوزه برنامه ریزی که حداقل ۹۰ درصد متخصصین برنامه ریزی کشور از لحاظ روش‌شناسی و چارچوب فکری و تحلیلی داشتیم از آن‌ها تبعیت علمی داشتند و اگر رئیس جمهور یا وزیر می‌خواست، می‌توانست از یکی از آن‌ها استفاده کند. الان دیدگاه‌ها در نزد آدم‌های مختلف، پراکنده است و شاید صدها

دیدگاه در مورد برنامه ریزی داریم. خلاصه بدون مراکز تحقیقاتی نمی‌توانیم توسعه پیدا کنیم. خیلی چیزها را اگر نداشته باشیم، نمی‌توانیم توسعه پیدا کنیم. بگذارید مثالی فیزیکی و فنی صرفاً برای روشن شدن مسئله بزنم. مثلاً ما در یک ماشین اگر بیست هزار قطعه داریم، خیلی از این قطعات وجودشان الزامی است. مثلاً از این بیست هزار قطعه، حدود ۱۰۰۰ قطعه جزو ضروریات است و بدون آن‌ها هزار قطعه مهم بعدی و تمام این بیست هزار قطعه کار نخواهد کرد. مثلاً ما نمی‌توانیم بگوییم حالا این ماشین ما چرخ نداشته باشد چون من خوشم نمی‌آید. یا بنزین نمی‌خواهم. یا پیچ چرخ‌ها برایم مهم نیست. یا فرمان، ترمز و غیره. و تمام اینها و ضروریات و ارتباط‌اشان را طراحان این اتومبیل می‌دانند و ما هم ممکن است کمی بدانم. بنابراین در فرایند توسعه، ما باید طبق یک الگو، الزامات توسعه را دریاوریم که به نظر می‌آید بعد از چهل و دو سال، درباره این الگو هنوز به تفاهم اصلی نرسیده‌ایم. مثلاً باید پرسید هیچ کشوری می‌تواند بدون مراکز تحقیقاتی بنیادی با ویژگی‌های خاص توسعه یابد؟ یا کشوری می‌تواند بدون دانشگاه‌های کارآمد، بدون ساختار اداری کارآمد، بدون رضایت و آرامش عامه و ... توسعه یابد؟ ما این الزامات را به صورت روش مند و قاعده مند نمی‌دانیم.

### **مداخله غیرمنطقی ساختار سیاسی کشور در ساختار علمی، فرهنگی و اجتماعی، به علت نامشخص بودن نسبت میان ساختار سیاسی با «علم» و «آرای عمومی»**

ساختار سیاسی ما بعد از انقلاب، با حسن نیت در همه حوزه‌ها دخالت می‌کرد. ما حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی داریم. در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی، صاحب تئوری‌های خاصی نبودیم و عمدتاً در حوزه‌های اقتصادی کار کردیم. بنابراین باید یک بار دیگر از دید علمی نگاه کنیم که ساختار سیاسی چیست، ساختار فرهنگی چیست... من یک مثال بزنم؛ یک انسان نقش‌های مختلفی می‌پذیرد؛ پدر است، مصرف‌کننده است، تولیدکننده است، مدیر است و غیره؛ ولی در یکی از نقش‌های خود بیشتر جا می‌گیرد. یک سیاستمدار عمدتاً به دنبال قدرت است. لذا ساختار سیاسی، محل کسب قدرت و حذف رقیب از صحنه است. از این ساختار خیلی نمی‌توانید انتظار کارایی داشته باشید، مگر اینکه ساختارهای جانبی مناسب مانند احزاب، رسانه‌ها، قوه قضاییه و ... داشته باشید. در دنیا جمهوریت یا دموکراسی است که می‌تواند ساختار سیاسی کارآمد ایجاد کند که اینها کنترل شوند. چون ساختار سیاسی و آدم‌های این ساختار به هر بهانه‌ای به دنبال قدرت هستند. اگر ساختار علمی ضعیف و تحت تأثیر ساختار سیاسی باشد، مطمئن باشید ساختار سیاسی و ساختار علمی هر دو ناکارآمد می‌شود. بنابراین ساختار سیاسی ما طبق تعریف توسعه، باید محدوده



دخالتش را در زندگی شخصی مردم و در آرای عمومی، و در علم مشخص کند؛ اگر این سه حوزه را مشخص نکند، نمی‌تواند به نتایج مشخصی برسد. اگر ساختار سیاسی ما وارد حوزه‌های علمی شود و دخالت کند، آن حوزه به هم می‌ریزد؛ چون ساختار سیاسی وظیفه دیگری دارد. لذا در همه کشورهای توسعه، ساختار سیاسی تکلیف خود را با دو چیز مشخص می‌کند: «علم» و «آرای عمومی».

### تقدم «علم» بر «آرای عمومی» در حل مسائل توسعه

به عبارت دقیق‌تر، ما در دنیای قبل، دیکتاتوری فرد یا یک طبقه را داشتیم؛ در دموکراسی شاید به نوعی دیکتاتوری اکثریت را داریم؛ یعنی اگر پنجاه به اضافه یک درصد مردم دیدگاهی داشته باشند، ما باید آن را اجرا کنیم؛ نه اینکه این دیدگاه خوب باشد؛ چاره‌ای نداریم! به عبارت روشن‌تر، در دنیای جدید، هر موقع مشکلی پیش می‌آید، اول سراغ مراکز تحقیقاتی و سراغ علم و فن می‌رویم؛ اگر علم و فن نتوانست آن را حل نکند، بعد سراغ آرای عمومی می‌رویم. علم نمی‌تواند نتیجه دهد که رئیس‌جمهور بعد چه کسی باشد؛ بنابراین به رأی و سلیقه اکثریت می‌گذاریم؛ چاره‌ای جز این نداریم.

### خلأ تئوری و نامشخص بودن مناسبات میان «دین»، «علم» و «آرای عمومی»

مسئله بعد این است که ما در دیدگاه جدید معتقدیم دین هم وارد این حوزه‌ها شود. این حرف درستی است، ولی باید تئوریک باشد. من برخلاف خیلی‌ها معتقدم که دین در کشور و در ساختار سیاسی، خیلی جا باز نکرده است، چون اگر کرده بود آثار زیادی از آن باید می‌دیدیم. ما همیشه یک پایمان در تاریخ است؛ مثالی بزنم؛ بعد از اینکه آقای جورج اورول<sup>۱</sup> کتاب «قلعه حیوانات» را نوشت، خیلی‌ها به او نامه نوشتند. کمونیست‌ها و ... نامه نوشتند که ما کشته می‌دهیم، مبارزه می‌کنیم و زحمت می‌کشیم، بعد شما در کتاب قلعه حیوانات نوشته‌اید که انقلاب‌ها باز هم به دیکتاتوری منجر می‌شود! جورج اورول در جواب آن‌ها - حداقل من این جور می‌فهمم - گفته بود، خیر، من چنین حرفی نزدم! بلکه من می‌گویم انقلابی که نتواند نهادسازی جدیدی بکند، مجبور است موجودیت و کارکردهای خود را بر همان نهادهای دیکتاتوری و ناکارآمد قبل از انقلاب بنا کند. بنابراین انقلاب ما با ادعای ساختن نهادهای جدید و ایجاد برابری آمده است و به لحاظ تئوری این ظرفیت وجود دارد. ما نه فقط توسعه غربی را خوب نشناختیم و خوب استفاده

1. George Orwell

نکردیم، دین را هم نتوانسته‌ایم از لحاظ تئوری وارد کنیم. باید رابطه دین با علم و با زندگی مردم و آرای عمومی مشخص شود. یعنی ما سه حوزه مشخص در زندگی داریم: ۱- حوزه علم و دخالت های مشخص علمای علمی ۲- حوزه دین و دخالت های مشخص علمای دینی و ۳- حوزه اختیارات انسانی در حوزه زندگی خصوصی و نیز زندگی اجتماعی و سیاسی. این کارها را نباید یک عده انجام دهند، بلکه باید مراکز تحقیقاتی با شرایط خاصی باشند که اینها را سال ها کار کنند. غرب هم به این سادگی به اینجا نرسیده است؛ از این راه رفته است. این ظرفیت برای ما وجود دارد و تجربه دنیا را هم داریم. البته دنیا با دو موضوع سرو کار دارد یعنی جایگاه علم و انسان ولی جمهوری اسلامی ایران با سه حوزه جایگاه علم، جایگاه دین و جایگاه اختیارات انسانی و توسعه ایران در گروهی این تفکیک است و لاغیر.

### وجود ویژگی‌های برجسته‌ای همچون غیرت، نوآوری و خلاقیت در فرهنگ ایرانی، دلیل اصلی برخی موفقیت‌های ملی و مدیریت بحران جنگ

دکتر محسن دنیوی: با توجه به توضیح شما راجع به سؤال قبل، به نظر می‌آید ما در چهل سال اخیر، شاهد یک سری اقدامات، ولو پراکنده، هستیم که به نحوی موفقیت را نشان می‌دهد و از الگوهای برنامه‌ریزی در جهان هم خیلی تبعیت نکرده است؛ مثل موفقیت در اداره جنگ و کشور در آن شرایط بحرانی، یا موفقیت‌هایی در قالب جهاد سازندگی یا مبارزه با بی‌سوادی از طریق نهضت سوادآموزی که ایران حتی بر اساس شاخص‌های جهانی، نتایج خیلی خوبی گرفت؛ یعنی تحولات و پیشرفت‌هایی بوده، ولی هنوز یک الگو نشده است. آیا این را باور دارید اساساً و می‌شود راجع به آن صحبت کرد؟

دکتر خسرو نورمحمدی: نکاتی که فرمودید درست است؛ ولی باز هم بگوییم در دنیای علم، شما با تئوری باید تحلیل کنید و چارچوبی داشته باشید؛ وگرنه انواع تحلیل‌ها را می‌توانید ارائه کنید. ما بعد از انقلاب تلاش‌های زیادی کردیم؛ و موفقیت‌های زیادی هم داریم. ولی هر جا ما وارد دنیای مدرن کلاسیک شدیم، موفق نبودیم. بعضی معتقدند ما به خاطر فرهنگمان است که جایی در تاریخ داریم؛ یا بعضی‌ها معتقدند فرهنگ ایرانی به شدت نوآور است؛ مثلاً آقای سید محمد بهشتی مطرح می‌کنند که بسیاری از نوآوری‌های جهان در ایران شکل گرفته؛ در هنرهای مختلف، ما نه تنها صنعت، سبک هم داشتیم؛ آیین‌کاری و سفالگری برای ایران است؛ برنج برای اولین بار در منطقه جنوب کشور کشت شده و بعد به جاهای دیگر رفته است. این منطقه،

منطقه نوآوری است؛ بسیاری از حیوانات جهان اینجا اهلی شدند؛ یا این همه شعر و عرفان ایرانی نشان دهنده خلاقیت ایرانی است. این فرهنگ است از کارها پشتیبانی کرده است ولی با به طور اصولی و با برنامه ریزی موفق وارد فرآیند توسعه نشدیم. برخی از نتایجش هم شاید این باشد که داریم توسعه را کنار می گذاریم و شاید فکر می کنیم بدون تئوری و چارچوب و صرفا با تلاش و پشتکار صرف می توان توسعه یافت!



@asr\_e\_pishraft

تلفن ۰۹۱۰ ۶۵۱ ۳۳ ۳۰

[www.asr\\_e\\_pishraft.ir](http://www.asr_e_pishraft.ir)

تهران، خیابان ایرانشهر، پلاک ۱۰۵، طبقه ۳

اندیشکده | رسانه | مدرسه عصرپیشرفت، محیطی برای اندیشه ورزی و انتشار دیدگاه‌ها پیرامون پیشرفت، نوآوری و تحول حکمرانی است. در عصر پیشرفت، به وضعیت گذشته، حال و آینده ایران می‌پردازیم و تاثیر موضوعات، افراد، وقایع و پدیده‌ها را بر پیشرفت ایران بررسی خواهیم کرد.